



قتل مادر و نوزادش، خاطره‌ای از یکی از کارآگاهان جنایی استان کرمان است. جنایاتی تلخ که با ته‌سیگاری که قاتل در صحنه از خود به جا گذاشته بود و گزارش پولدار شدن ناگهانی متهم برملا شد.

خاطره‌ای که می‌خواهم برایتان تعریف کنم، یکی از تلخ‌ترین خاطراتی است که در پرونده کاری دارم. حادثه در خانه‌ای ویلایی رخ داده بود و قربانیان این جنایت مادر و کودک شیرخوارش بودند. با اعلام خبر این جنایت راهی محل شدیم، جسد خونین زن جوان و نوزادش در اتاق خواب دیده می‌شد. در بررسی صحنه مشخص شد نوزاد در حال شیرخوردن بود که توسط فرد یا افرادی ناشناس با ضربات چاقو جانش را از دست می‌دهد و طبق تحقیقات ما زن جوان لحظاتی قبل از مرگ کودکش تسلیم مرگ شده بود.

گزارش ۲ جنایت

جنایت در نیمه شب رخ داده و صدای فریادهای زن جوان همسایه‌ها را به خانه ویلایی کشانده بود. بسته بودن در خانه ویلایی باعث شده بود موضوع را به پلیس گزارش دهند و قبل از رسیدن مأموران عامل یا عاملان جنایت محل را ترک کرده بودند. بررسی‌ها نشان می‌داد زن جوان به نام پردیس همراه نوزادش در خانه تنها بوده و همسرش به نام مراد برای انجام کاری به شهرستان رفته بود. در تحقیقات مشخص شد مراد در قتل زن و همسرش نقشی نداشته است.

اما از آنجا که می‌توانست سرخن‌هایی از این قتل‌ها در اختیار ما بگذارد به سراغ او رفتیم. مرد جوان که از این جنایت شوکه شده بود، در تحقیقات گفت: نمی‌دانم چه کسی همسر و فرزندم را کشته است. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که از خانه سرقت شده و طلاها و پول‌هایی که در خانه نگهداری می‌کردم، نیست.

سرنخی در صحنه جنایت

درحالی که تحقیقات برای رازگشایی از این پرونده آغاز شده بود، یکی از مأموران ته‌مانده سیگاری را که در راهروی منتهی به اتاق خواب پردیس یافته بود، به من نشان داد. بلافاصله فیلتر سیگار را برای تجزیه و آزمایش بزاق به آزمایشگاه جنایی ارسال کردم و به تحقیقات ادامه دادم.

در تحقیقات میدانی از محل جنایت و بررسی آثار انگشت روی دستگیره در اتاق‌ها، میز، صندلی و... آثار انگشت متعلق به یک نفر به دست آمد و این مساله حکایت از آن داشت که قتل‌ها و سرقت توسط یک نفر صورت گرفته است.

شناسایی یک مظنون

حدود ۲۱ روز از این ماجرای تلخ و مرموز می‌گذشت و تحقیقات و تجسس‌های محسوس و نامحسوس مأموران دایره آگاهی

و جنایی همچنان ادامه داشت. یک روز از طریق چند تماس تلفنی متوجه شدیم شخصی به نام سیاوش که از سارقان سابقه‌دار و حرفه‌ای بود، خیلی ناگهانی و یکشنبه وضعیت مالی خوبی به دست آورده است.

با مشخص شدن این موضوع، دستور دادم مخفیانه سیاوش را زیر نظر بگیرند. بررسی‌های مأموران نشان می‌داد سیاوش مقدار زیادی طلا و جواهرات گرانبی‌قیمت را برای فروش به یکی از جواهرفروشی‌های معتبر شهر برده و با فروش آنها پول زیادی به دست آورده است.

با شنیدن این خبر، احتمال دادم طلا و جواهراتی که سیاوش برای فروش به طلافروشی برده، همان طلا و جواهرات سرقتی از خانه مراد باشد. به همین دلیل از مراد خواستم برای شناسایی طلاها با ما همراه شود و به طلافروشی مورد نظر برویم. مراد با دیدن طلاها آنها را شناخت و گفت: این طلا و جواهرات متعلق به پردیس، همسرم است و من در این مورد اشتباه نمی‌کنم. شناسایی طلاها از سوی مراد، هویت قاتل را برای ما برملا کرد. به همین دلیل با کمک صاحب طلافروشی قرار صوری با سیاوش گذاشتیم و متهم جوان دستگیر شد.

نظریه آزمایشگاه جنایی

سیاوش، منکر جنایات بود و ادعا کرد طلاها را از شخصی خریده که نشانی‌ای از او ندارد. با انکار متهم ما به مدارک بیشتری نیاز داشتیم. به سراغ سرخن‌مان که ته‌سیگاری کشف شده در صحنه قتل بود رفتیم. آزمایشگاه جنایی اعلام کرد بزاق روی سیگار متعلق به سیاوش است.

دوباره به سراغ سیاوش رفتیم و او این بار به قتل اعتراف کرد و گفت: قصدم قتل نبود، آن هم قتل یک نوزاد و مادرش. به من گفته بودند مراد به سفر رفته و همسر و نوزادش تنها در خانه هستند. همه چیز خوب پیش می‌رفت تا این که ناگهان بچه بیدار شد و گریه کرد. ترسیدم. پایم به طرفی خورد و صدای شکستنش همه چیز را برملا کرد. او ادامه داد: پردیس چند بار پرسید کی آنجا است، ترسیده بود و فریاد می‌زد. باید او را ساکت می‌کردم. تیغ موکت‌بری را برداشتم و به طرفش رفتم. اگر زنده می‌ماند همه چیز لو می‌رفت. به طرف زن جوان رفتم و به او ضربه زدم. نوزادش گریه می‌کرد، تحمل شنیدن صدای او را هم نداشتم. وقتی به خودم آمدم مادر و نوزاد را کشته بودم. بعد از قتل به قدری ناراحت بودم که شروع کردم به سیگار کشیدن.

با اعتراف متهم جوان، راز دو جنایت تلخ برملا شد و متهم در اختیار زندان قرار داده شد.



بازگشت

بالاخره ترکش دادم

زنی ۳۲ ساله هشتم و هشت سال است ازدواج کرده‌ام. یک دختر و یک پسر هم دارم. شوهر من ده سال به شیشه و تریاک اعتیاد داشت. چند ماه بعد از ازدوایمان، بعضی اطرافیان و فامیل‌هایش به گوشم رساندند که شوهرم اعتیاد دارد، اما باور نکردم. چون چیزی از او ندیده بودم. فقط یک بار از همسرم پرسیدم که موضوع را کتمان کرد. دو ماه بعد، زمانی که می‌خواستم جیب‌های لباسش را خالی کنم و آن را در ماشین لباسشویی ببندازم، دو بسته کوچک پیدا کردم. بعد از جست‌وجو در اینترنت متوجه شدم مواد مخدر است. وقتی بسته‌ها را به شوهرم نشان دادم، سکوت کرد و گفت مصرفش تفتنی است و هرازگاهی به دعوت دوستانش مواد مخدر می‌کشد. هر وقت هم اراده کند، می‌تواند ترک کند. گفتن این حرف‌ها برای او ساده بود، اما من زجر می‌کشیدم. چون دیده بودم زندگی یکی از دوستانم به خاطر اعتیاد همسرش به طلاق کشیده شده بود.

بعد از علنی شدن اعتیادش، راحت جلوی من و دو بچه‌مان مواد مصرف می‌کرد. بعد از مدتی از کارش هم اخراج شد و خرج و مخارج زندگی‌مان را خانواده‌اش می‌دادند. حتی برای خرید شیرخشک و پوشک و هزینه‌های روزانه زندگی‌مان هم، دستان جلوی پدر و مادرش دراز بود. مدتی هم یکی از خواهران و برادرانش خرج زندگی‌مان را می‌دادند.

به خاطر وضعیت بسیار بد مالی و رفتارهایش خسته شده بودم، تصمیم گرفتم مهریه‌ام را به اجرا بگذارم و از او جدا شوم. همسرم که متوجه شد می‌خواهم از او جدا شوم، گفت دوستت دارم، تنهایم نگذار. حتی اگر جدا شوی هم بعد از دو دیگر ازدواج نمی‌کنم و تا زمانی که دوباره بخوای با من ازدواج کنی، منتظرت می‌مانم.

با این که رفتارهایش به شدت آزارم داده بود و دچار افسردگی شده بودم، اما در عمق وجودم هنوز هم عاشقش بودم و او هم دوستم داشت. من فقط تهدیدش کرده بودم تا دست از اعتیادش بردارد، دلم نمی‌خواست از او جدا شوم. تصمیم گرفتم کمکش کنم تا ترک کند. مدتی در خانه بستری‌اش کردم. وقتی درد می‌کشید و حالش بد بود، رفتارش وحشیانه و غیرقابل تحمل می‌شد. از این راه که جواب نگرفتم، شوهرم را به کمپ بردم. مدتی درمان می‌شد، اما به محض خارج شدن از کمپ، چند روز بعد دوباره سراغ مواد می‌رفت. این بار دو نفر از دوستانش هم به او اضافه شده بودند و دسته‌جمعی مواد می‌کشیدند. دو ماه قهر کردم و به خانه پدرم رفتم، اما باز دلم طاقت نیاورد و به خانه برگشتم. یک روز که شوهرخواهرم به خانه‌مان آمده بود، با شوهرم حرف زد و به او گفت کمپی را می‌شناسد که بسیاری از معتادان در آن نتیجه گرفته‌اند. با هم به کمپ رفتند و مردی که قبلاً خودش هم معتاد و ترک کرده بود، مربی ترک شوهرم شد. حال روز شوهرم را خوب درک می‌کرد. برایش خیلی سخت و نفسگیر بود، اما تجربه بالای مربی‌اش باعث شد در کنار مصرف دارو، از نظر روحی نیز دیگر نیازی به مصرف مواد مخدر نداشته باشد. حالا هم زندگی‌مان بهتر از روزهای اولمان شده و او هم برای همیشه دور مواد را یک خط قرمز کشیده است.

